

## هرمان هسه و سفر به شرق . مهدی عاطف راد

۱. جایگاه «سفر به شرق» در آثار هرمان هسه

در میان آفریده‌های ادبی هرمان هسه سفر به شرق شخصی‌ترین یادگار و پررمز و رازترین آفریده اوست و از این دیدگاه جایگاهی بس ویژه در کارنامه ادبی این شاعر و نویسنده نامدار آلمان و جهان دارد. هرمان هسه سفر به شرق را در سال ۱۹۳۲ و در سن پنجاه و پنج سالگی آفرید. پیش از آن، هسه مشهورترین آثار ادبی خویش را خلق کرده بود و رمان‌هایی چون پتر کامنتسیند، روسهالده، دمیان، گرگ بیابان، نرگس و زرین دهان و همچنین داستان‌های بلند مشهوری چون گرتروده، کنولپ، واپسین تابستان کلینگزور، کلاین و واگنر را منتشر کرده بود و در اوج پختگی فکری - فلسفی و کمال آفرینندگی ادبی خود قرار داشت. در چنین شرایط آرمانی و ایده‌آلی، که هرمان هسه از همه نظر در اوج شکوفایی و رفعت خلاقیت بود و بر قله‌های توانایی و استعداد خویش قرار داشت، به سراغ سفر به شرق - این شخصی‌ترین اثر خویش - که سالیانی دراز آن را در ذهن و روان بارور خویش پرورده بود، رفت و این گوهر شبچراغ را از اعماق گنجینه قریحه و معرفت خویش بیرون کشید و آن را بس نیکو و زیبا ساخت و خوش



پرداخت، پخت و پرورد و همچون هدیه ای گرانقدر، به جهان و جهانیان ارمغان بخشید. سپس انگار بار خود راه مقصد و مقصود رسانده و رسالت تاریخی خویش را انجام داده، آسوده خاطر به استراحت پرداخت و کار مهم دیگری جز نگارش وصیت نامهٔ پر حجم ادبی - فلسفی - عقیدتی خویش، بازی مهرهٔ شیشه‌ای - که پر حجم ترین رمان فلسفی

در بخش عظیمی از این دوره هرمان هسه به فعالیت‌های غیر ادبی، از قبیل نوشتن مقالات اجتماعی و پژوهش‌های فلسفی و تاریخی و نقد سیاسی - اجتماعی و فعالیت ضد جنگ جهانی سرگرم بود. همچنین به کار نگارش عظیم ترین یادگار و میراث خود - رمان بازی با مهره‌های شیشه‌ای - که در حقیقت وصیت نامهٔ سیاسی - ادبی - فلسفی اش بود، می پرداخت. و این اثر عظیم را به تدریج و با شکیبایی بسیار در طول سالیان دراز در بطن خود می پروراند تا سرانجام در سال ۱۹۴۳ آن را منتشر ساخت و در بیست سال پس از آن اثر چندان مهمی از هرمان هسه منتشر نشد.

اوست - و نوشتن چند داستان کوتاه کم اهمیت و سرودن مقداری شعر نکرد. برای مشخص شدن جایگاه سفر به شرق در میان آثار هرمان هسه، باید به این نکته توجه کرد که این اثر متعلق به سومین دوره از دوره‌های چهارگانهٔ خلاقیت ادبی اوست. دورهٔ نخست بین سال‌های ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۱ را دربر می گیرد که دورهٔ آغاز فعالیت ادبی هسه است تا سال سفر یک ساله اش به هندوستان. در این دوره هرمان هسه، اشعار رمانتیک و داستان‌های بلند و کوتاهی چون لولو - گریز جوانی، پتر کامنتسیند، اعجوبه، شیفتگی جوانی، گرت رود را خلق کرد. یادگارهای یادمان این دوره به طور کلی بیانگر روحیات و مسائل دوران جوانی خود او و جوانان هم نسلش و به ویژه طرح مشکلات پرورشی و آموزشی خودش و جوانان دیگر،

در خانواده‌های مذهبی و در محیط‌های تحصیلی دینی - کلیسایی است، به علاوه، همچون آثار سایر دوره‌ها، هسه جنبه‌های مهمی از زندگی نامه خود را نیز، در آثار این دوره، ارائه کرده و تصاویری تکان دهنده از شخصیت و خلق و خوی خود و مسائل و مشکلاتش را بازگو کرده است. دوره دوم فعالیت ادبی هرمان هسه مربوط است به دوران پس از بازگشت از سفر هند تا سال ۱۹۲۲. در این دوره ده ساله، هرمان هسه که در چهارمین دهه زندگی خویش به سر می‌برد و دوران پرالتهاب جوانی را پشت سر گذاشته و در حال رسیدن به سنین پختگی و کمال بود، آثاری چون روسهالده، کنولپ، دمیان، قلب کودک، کلاین و واگنر و واپسین تابستان کلینگزور را تصنیف کرد. در آثار این دوره خویش، هرمان هسه بیشتر به خود پرداخته و آثار این دوره، بیش از هر دوره دیگری جنبه اتوبیوگرافیک دارد. در این آثار، جلوه‌های مهم و سایه روشن‌های رنگارنگ بارزی از شخصیت هسه، به روشنی تجلی یافته است.

سومین دوره بویش ادبی هرمان هسه با سیدارتادر سال ۱۹۲۲ آغاز می‌شود و با سفر به شرق در سال ۱۹۳۲ پایان می‌یابد و جالب این است که هم اثر آغازگر این دوره در ارتباط با شرق و عرفان شرقی است و هم اثر پایان بخش آن، که نشانگر سیر و سلوکی عرفانی به سوی شرق است. با این تفاوت که در اثر آغازین منظور از شرق، شرق جغرافیایی - مکانی است و در اثر پایانی منظور، شرق جان و وجدان و آرمان است.

از مهم‌ترین آثار دیگر هرمان هسه در این دوره، باید به گرگ بیابان، نرگس و زرین دهان، کودکی شعبده باز (شرح حال هرمان هسه از زبان خودش)، دگر دیسی پیکتور، پرنده و مجموعه اشعار تسلی شب اشاره کرد.

ویژگی اساسی آثار این دوره، رنگ عرفانی تند این آثار و گرایش به شرق و آموزه‌های عرفانی شرقی درهم آمیخته با آموزه‌های عرفان غربی - مسیحی و پانته ایسم ژرمنی است. فلسفه جستجوگر، تفکر پوینده، روحیه پرسنده و پژوهنده، و انسانیت عمیق هسه، به طرز بارزی در آثار این دوره آشکار و نمودار است.

چهارمین دوره نیز، آثار سی سال واپسین عمر هرمان هسه (از ۱۹۳۲ تا ۱۹۶۲) را دربر می‌گیرد که تعداد این آثار نسبت به سایر دوره‌ها کمتر است و در بخش عظیمی از این دوره هرمان هسه به فعالیت‌های غیر ادبی، از قبیل نوشتن مقالات اجتماعی و پژوهش‌های فلسفی و تاریخی و نقد سیاسی - اجتماعی و فعالیت ضد جنگ جهانگیر سرگرم بود، همچنین به کار نگارش عظیم‌ترین یادگار و میراث خود - رمان بازی با مهره‌های شیشه‌ای - که در حقیقت

وصیت نامه سیاسی - ادبی - فلسفی اش بود، می پرداخت، و این اثر عظیم را به تدریج و با شکیبایی بسیار در طول سالیان دراز در بطن خود می پروراند تا سرانجام در سال ۱۹۴۳ آن را منتشر ساخت و در بیست سال پس از آن اثر چندان مهمی از هرمان هسه منتشر نشد.

پس با این حساب سفر به شرق در پایان سومین دوره خلاقیت ادبی هرمان هسه و بین دوره سوم و چهارم پویش ادبی او جای دارد و اثری است مربوط به دوران اوج پختگی و پروردگی فکری - روحی هرمان هسه، در سال هایی که تفکر عرفانی در او به نهایت اعتلا و الایش رسیده بود و هسه در قله های رفیع بینش و نگرش خود قرار داشت، و انسانگرایی عرفانی او به عالی ترین شکل بروز و تجلی ارتقا یافته بود. همچنین سفر به شرق و اسپین آفریده مهم هرمان هسه، پیش از وصیت نامه ادبی - فلسفی - عرفانی اش به شمار می رود.

حال پس از روشن شدن جایگاه سفر به شرق در میان آثار ادبی هرمان هسه، نیم نگاهی شتابزده و موجز می اندازیم به موضوع و مضمون و درونمایه ماجرای سفر به شرق.

سفر به شرق ماجرای سیر و سلوک عرفانی - معرفتی ناموفق و روایت سفری ناتمام و نیمه کاره است که به وسیله یکی از همسفران به نام مستعار «ه. ه.» (که در حقیقت کسی جز خود هرمان هسه نیست) بیان و روایت شده است. سفر به شرق روایت سفری بس پریچ و خم و شگفت انگیز، سرشار از بن بست ها و بیراهه های غلط انداز است، برای عبور از فراز و نشیب تردیدهای گمراه کننده و رسیدن به آزادراه یقین و ایمان. در روزگار پردغدغه و نیمته هسه ساخت مجسمه ساز مونیخی، ادوارد تسیرمان.

سفر به شرق روایت سفری بس پریچ و خم و شگفت انگیز، سرشار از بن بست ها و بیراهه های غلط انداز است، برای عبور از فراز و نشیب تردیدهای گمراه کننده و رسیدن به آزادراه یقین و ایمان. در روزگار پردغدغه و پر آشوب، اما بارور و خلاق پس از جنگ جهانی نخست، سرنوشت راوی چنین مقدرش می کند که در تجربه ای بزرگ و منحصر به فرد شرکت جوید، و راوی سعادت این را می یابد که به عضویت در یک «مجمع» مرموز و شگفت انگیز در آید.



پراشوب، اما بارور و خلاق پس از جنگ جهانگیر نخست، سرنوشت راوی چنین مقدرش می‌کند که در تجربه‌ای بزرگ و منحصر به فرد شرکت جوید، و راوی سعادت این را می‌یابد که به عضویت در یک «مجمع» مرموز و شگفت‌انگیز درآید و پس از کارآموزی فشرده یک ساله و گذراندن آزمون‌های دشوار به عضویت مجمع پذیرفته شده و همراه اعضای دیگر مجمع، راهی سفری مرموز و عجیب به سوی شرق شود.

سفر به شرق، سفری است بسیار شگفت‌انگیز و باور نکردنی، شگفت‌انگیزتر از هر سفر دیگری، به سوی کشف سرزمین‌های نامکشوف عرصه جان و روان و ایمان و آرمان. سفری به سوی سرزمین‌های حماسی و جادویی، بدون هیچ گونه ابزار متداول و رایج این گونه سفرها، بدون مرکب و خودرو و کشتی و راه آهن و اسب بخار و هیچ وسیله ضروری دیگر. سفر در بیراهه‌ها یا آزادراه‌های وجود و هستی. سفر از مسیرهای سخت گذر رویاها و کابوس‌ها، به سوی امتدادهای ناشناخته و هم‌انگیز.

در این سفر راوی با گروه‌های کوچک و بزرگ بسیاری هم‌سفر می‌شود، این گروه‌ها گاه به هم می‌پیوندند و در هم ادغام می‌شوند، گاه از هم جدا می‌شوند، و هر یک به راه خود می‌روند. راوی گاه همراه این یا آن گروه می‌رود و گاه از گروه‌ها جدا می‌افتد و بیکه و تنهایی رود.

در این سفر، علاوه بر هدف‌های مشترک و عالی گروهی که مجمع برای همه مسافران تعیین کرده و همه زایران شرق باید در تحقق آن بکوشند، هر یک از مسافران نیز باید هدف شخصی و انگیزه خصوصی خویش را داشته باشد و شرط پذیرفته شدن در گروه مسافران، علاوه بر پایبندی به اهداف عالی گروه، داشتن انگیزه شخصی است. همانگونه که هر مسافری باید زیر پرچم یگانه مجمع برای آرمان‌ها و هدف‌های همگانی بیکار کند، همراه آن باید در قلب خود رویایی شیرین را چونان سرچشمه توانمندی و تسلائی درونی، به عنوان هدفی فردی، در برابر خود داشته باشد.

هدف یکی جستجو و کشف گنج شایگانی است که آن را «تائو» می‌نامند. دیگری در پی یافتن و صید مار خاصی است که او را «کندالینی» می‌خوانند و به گمانش دارای نیروی جادویی خاصی است. اما انگیزه خصوصی راوی برای سفر، هدفی بس ساده است مهم‌ترین هدف و سوزان‌ترین آرزوی تمام زندگی‌اش آرزویی آتشین که از روزگار نوجوانی به رویاهایش رنگ شادامید و بهروزی پاشیده، نایل شدن به سعادت دیدار شاهدخت فاطمه و اگر دست دهد و کام یارش باشد، خوش بختی به دست آوردن دل او.

راوی در میان همسفران، مسئول موسیقی گروه است. و جز نواختن ویولن و داستان سرایی همراه با موسیقی یا سرودن شعر و ترانه و نغمه، بار دیگری بر دوشش نیست. او که در آغاز تنها ساز می نوازد و گروه موسیقی را رهبری می کند، به تدریج دست به گردآوری آهنگ‌هایی می زند، تا آنجا که برای شش یا هشت آوای گوناگون، آهنگ‌ها و نغمه‌هایی می سازد و می پردازد. او در این سفر این نکته را نیک درمی یابد که پذیرش مسئولیت‌های کوچک، و دیرزمانی استمرار و پیگیری در انجام وظایفی هر چند ناچیز، چگونه در انسان نیروی بالندگی و توانمندی به بار می آورد و او را به سعادت و نیک‌بختی می رساند.

در ادامه سفر به شرق، گروه زایران به زیارت عبادت‌گاه‌ها می پردازند، نمازخانه‌ها و شبستان‌ها را با گل می آریند، آثار باستانی را با آهنگی خوش یا سکوتی فروتانه گرمی می دارند، بر مردگان با نغمه و دعا فاتحه

می خوانند. به زیارت تمام کانون‌های مقدس، کلیساها و سنگ‌نوشته‌های وقف شده و مکان‌های متبرکه‌ای که بر سر راهشان قرار دارد و به تاریخ باستانی و به باورداشت‌های همگانی مجمع مربوط می شود، می روند و به احترامشان سر فرو می آورند.

راه آنها راهی است بس شگفت‌انگیز و غریب. این همان راهی است که در روزگاران کهن، زائران، فرماندهان و جنگاوران دوران جنگ‌های صلیبی، برای رهایی مرقد مقدس منجی خویش، پیموده‌اند، همان راهی است که شهبسواران اسپانیایی، اندیشه‌ورزان آلمانی، راهبان ایرلندی و شاعران فرانسوی از آن گذشته‌اند.

سفر به سوی شرق، سفری است، اگر چه

در میان راه به تدریج آزمون‌های دشواری بر سر راه رهروان قرار می گیرد که آنها را می هراساند، و به شگفت‌وایی دارد. احساس می کنند که زیر فشار نیروهایی مرموز و درهم شکننده قرار گرفته‌اند و دارند خرد می شوند یا از هم می گسلند، نیروهایی که روشن نیست از کجا سرچشمه می گیرند و نیروهایی یاری رسانند یا ستیزان.

هرمان هسه با امیل اشتراوس (۱۸۶۰-۱۹۶۰)



به ظاهر شبیه زیارت رفتن گروهی زایر، ولی در اصل و به حقیقت، سفری نیست که تنها به خاطر پیمودن راهی و رسیدن به مقصد و مقصودی شکل گرفته باشد. سفر به سوی شرق، سفری است همیشگی و ازلی-ابدی، که قدمتش شاید به قدمت تاریخ زندگی بشر بر روی زمین باشد، یا حتی از آن هم قدیمی تر باشد و به آغاز آفرینش انسان باز گردد. سفر به شرق، سیر و تکاپوی مشتاقانه این گوهر جدا افتاده از دریای وجود است، برای رسیدن به اصل حقیقی خویش، و واصل شدن به سرچشمه نهانی جان. این سفر، سفری است به سوی شرق معرفت و عرفان، به سوی فواره های نور و چشمه های روشنایی بخش روان و جان، ایمان و آرمان. روندی است جاودانه، همیشگی و فناپذیر. سفری است همواره جاری و ساری، با رهنوردانی در سیران و سریان و سیلان ابدی، رهروانی پویان و جویان و پژوهان، تکاپوگرانی پرتلاش و پرکنکاش. رهروانی در آمد و شد بی توقف و تکاپوی جاودانه، و در کوشش بی پایان روحی برای رسیدن به قبله نور در شرق. در میان راه به تدریج آزمون های دشواری بر سر راه رهروان قرار می گیرد که آنها را می هراساند، و به شگفت وامی دارد، احساس می کنند که زیر فشار نیروهایی مرموز و درهم شکننده قرار گرفته اند و دارند خرد می شوند یا از هم می گسلند، نیروهایی که روشن نیست از کجا سرچشمه می گیرند و نیروهایی یاری رسانند یا ستیزان.

دشواری های راه، به تدریج، برخی از راهروان را که ایمانی سست تر دارند، و به حد کافی ثابت قدم و استوار اراده نیستند، دچار تردید، بدگمانی و تزلزل می کند و آن ها از گروه جدا می شوند یا گروه را گم می کنند، و دیگر هر چه می کنند، نشانی از گروه نمی یابند.

در میانه راه، راوی و همراهان در جشن عمومی مجمع در «برم گارتن» شرکت و بزمی شگفت انگیز را تجربه می کنند. در این جشن جادویی، راوی با بسیاری از شخصیت های باستانی یا اساطیری، و نویسندگان و شاعران و هنرمندان محبوب خود و همچنین برخی از شخصیت های آفریده خویش - که در آثار ادبی اش نقش های مهمی بر عهده داشته اند، دیدار می کند و تجربه ای حیرت آور را پشت سر می گذارد.

پس از پایان یافتن جشن مجمع در «برم گارتن»، رهروان به سفر خود به سوی شرق ادامه می دهند و هنگامی که به تنگه خطرناک «موریبوی فرودین» می رسند، راوی ماجرای «سفر به شرق» در برابر دشوارترین آزمون سفر قرار می گیرد. او که ناگهان چنین می پندارد که «لئو»ی وفادار، خدمتگزار و کمک رسان و همه کاره گروه همسفران، به طرزی ناگهانی گم شده یا

بی دلیل تصمیم به ترک سفر گرفته و مسافران را گذاشته و با حیاتی ترین وسایل سفر - از جمله منشور مجمع - رفته است، دچار تردید و نومیدی عمیقی می شود و احساس می کند که گروه همسفران از هم پاشیده شده و سفر ناموفق و ناتمام مانده است. این تردید که باعث متزلزل شدن ایمانش می شود، او را از ادامه سفر باز می دارد و از گروه همسفرانش جدا می کند، و پس از آن با تمام تلاشی که می کند نشانی از مجمع و گروه همسفران و لئوی خدمت گزار نمی یابد. بقیه ماجرا، تلاش بی وقفه راوی برای نوشتن خاطرات سفر ناتمام به شرق و جستجوی او برای یافتن نشانی از مجمع و «لئو» و پیوستن دوباره به آن جمع پراکنده از هم است. تلاشی که سرانجام به ثمر می نشیند و او «لئو» را - باراهنمایی یکی از دوستانش - باز می یابد و با شرکت در دادگاه عمومی مجمع، متوجه می شود که ناپدید شدن لئو آزمونی بیش نبوده برای سنجش عیار ایمان او، و مجمع همچنان به راه خود به سوی شرق در حال ادامه دادن و پیش رفتن است، و این او بوده که به دلیل تردید و بدگمانی و بی اعتمادی به مجمع و گروه رهسپاران، از ادامه سفر باز مانده و گروه زیران مجمع را گم کرده است.

## ۲. نگاهی به اندیشه های عرفانی هرمان هسه در «سفر به شرق»

«همیشه به خاطر خواهم داشت که ایمان از واقعیت نیر و مندتر است.» هرمان هسه سفر به شرق سفری است برای گذر کردن از پیچ و خم های تردید و تشویش و بن بست ها و بیراهه های بی اعتمادی و بدگمانی، به سوی آزادراه بی انتهای یقین و ایمان. در تمام طول سفر این دو گرایش متناقض، در ره پویان سالک و ره جویان مسافر، در حال ستیزه ای سخت و کشمکش هولناک است.

خود هرمان هسه، که در سفر به شرق رهرو اصلی این سفر است، همیشه از تعارض این دو قطب متضاد در وجودش رنج می برد. او از یک سو به ایمان عشق می ورزید و دوست داشت که غرق در ایمانی یقین بخش و اعتماد آفرین شود، از سوی دیگر سرشار بود از ناباوری و تردید نسبت به همه آن چیزهایی که در اطراف خود می دید یا به آنها می اندیشید.

هرمان هسه در سال ۱۹۳۰ - دو سال پیش از انتشار سفر به شرق - در پاسخ به نامه یکی از خوانندگانش چنین می نویسد: «من به سیاستمان، طرز تفکر و باورهایمان که خود را با آنها سرگرم کرده ایم، معتقد نیستم، و در هیچ یک از ایده آل های زمانه مان سهمی ندارم.» ده سال بعد، در نامه ای دیگر، چنین می افزاید: «آشکار شده است که واقعیت تکنولوژیست ها،



ژنرال‌ها و مدیران بانک‌ها، هر روز غیر واقعی‌تر، سست‌تر و نامحتمل‌تر می‌شود.»

از نشانه‌های بارز نوشته‌های هرمان هسه، که در سفر به شرق نیز به خوبی مشهود است، این است که جملات را به صورت نقل قول بیان می‌کند تا به آنها جنبه‌ای از عدم اطمینان و مشکوک بودن بدهد. نثرش اغلب نثری لغزان، دویلهو و چندجانبه است و بیانش بیانی دارای ایهام و عدم یقین است تا حسی از تردید و عدم اعتماد را القا کند. این طرز بیان نامطمئن و سرشار از بدگمانی و بی‌اعتمادی در تمام طول زندگی ادبی هرمان هسه و در تمام آثار مشهورش هویدا است و به ویژه در سفر به شرق رنگ آمیزی تند و سایه‌روشنی بارز یافته است: «می‌دانم که نباید در شناخت دشواری‌هایی که پیش‌روی نوشتن این داستان دارم، خودم را بفرییم. دشواری‌ها بسیارند، آن‌هم نه تنها دشواری‌های ذهنی، هر چند که این‌گونه دشواری‌ها نیز، به نوبه خود، دشواری‌های بزرگی هستند، زیرا نه تنها دیگر، یادداشت‌ها، یادگارها، اسناد و دفاتر خاطرات آن سفر را در دست ندارم، بلکه در پی سال‌های سختی و بیماری و تیره‌روزی، بخشی از حافظه‌ام را نیز از دست داده‌ام. ضربات سرنوشت و دل‌سردی مداوم، حافظه‌ام را در هم ریخته و دیگر به خاطراتی که زمانی بس روشن می‌نمود، باور چندانی ندارم.»

«اگر خاطراتی که این نویسنده، با چنان ایمان، راستکاری و درست‌خواهی نوشته بود، می‌توانست چنین گمراه‌کننده و نادرست باشد، پس نوشته‌های من دیگر چه ارزشی می‌توانست داشته باشد؟ به گمانم اگرده نوشته‌گوناگون از ده نویسنده دیگر درباره «موریو»، «لئو» و خودم در دست بود، همه با هم ناخوان و ناسازگار می‌بود. نه... نوشتن داستان شرق  
هسه در تسین، ۱۹۱۹.



در همین زمان، هرمان هسه، اعتراض به واقعیت‌های غیر واقعی موجود را با اقرار به شکست برای دست‌یابی به حقیقتی برتر و ایمان یافتن به برتری آن اعتراف می‌کند و در نامه‌ای در سال ۱۹۳۰ چنین می‌نویسد: «من عاری از شکست نیستم. من به قوانین بشریت که هزاران سال قدمت دارند، اعتقاد دارم و معتقدم که آنها به راحتی در طی این دوران پر آشوب ما پابرجا خواهند ماند.»

بی فایده بود. هیچ انگیزه و سببی برای پیگیری در نوشتن یا خواندن آن در میان نبود. پس همان به که در بایگانی، غرق خاک و غبار، بر جای بماند. با این گمان، چیز دیگری به اندیشه ام ناپدید که به سراسیمگی دچارم کرد. آن نوشته ها، همچون آینه ای بود که همه چیز را در هم، دستکاری شده و برآشفته بر می تابانید. آن نوشته ها، به گونه ای تحمل ناپذیر، چهره حقیقت را در لفافه واژگان افسانه وار خویش پنهان می داشت. پس حقیقت چه بود؟ پس به چه می توان باور داشت؟»

در همین زمان، هرمان هسه، اعتراضش به واقعیت های غیر واقعی موجود را با اقرار به شکست برای دست یابی به حقیقتی برتر و ایمان یافتن به برتری آن اعتراف می کند و در نامه ای در سال ۱۹۳۰ چنین می نویسد: «من عاری از شکست نیستم. من به قوانین بشریت که هزاران سال قدمت دارند، اعتقاد دارم و معتقدم که آنها به راحتی در طی این دوران پر آشوب ما پابرجا خواهند ماند.»

این قوانین، در اصل همان آرمان ها و هدف های همگانی و اصول مشترکی است که پذیرفته شدگان در «مجمع» و برگزیدگان برای سفر به شرق، آن را با تمام وجود و از جان و دل می پذیرند و پیمان می بندند که در راه تحقق آنها از هیچ گونه تلاشی دریغ نوزند و حتی اگر لازم شد از جان و زندگی شان هم در راه آن بگذرند.

هرمان هسه معتقد بود: «از تاریخ جهان نمی توان چنین نتیجه گیری کرد که بشر موجودی است شریف، نجیب، دوستدار آرامش و خالی از خودپرستی، اما این را می توان ادعا کرد که در میان تمام امکاناتی که او پیش روی خود دارد، این امکان عالی و توانایی تحسین برانگیز تلاش برای رسیدن به شایستگی، آرامش و زیبایی نیز در او هست و در صورت وجود شرایط مساعد و مناسب ممکن است رهگشای او باشد و راهش را به سوی سعادت زمینی بر او بنمایاند و باز کند. من به این باور با تمام وجودم ایمان دارم و از آن مطمئنم.»

و این امکانات خصوصی، همان انگیزه های شخصی و رؤیاهای تحقق نیافته زندگی هستند که زایران سفر به شرق، باید داشته باشند تا مکمل اهداف عمومی و همگانی شان باشد و به آنها نیرو و تسلاهی کافی برای تحمل دشواری های راه و گذشتن از سد بن بست ها و موانع عطا فرماید.

هرمان هسه سرشار بود از تردیدها و تشویش ها و نابوری ها، با این وجود دوست داشت که به یقین و ایمانی تسلی بخش و اعتماد آفرین برسد. ایمان رؤیای همیشگی او بود، رؤیای

تحقق نیافته اش، به همین دلیل سفر به شرق را نوشت تا در آن راه رسیدن به ایمان را نخست خود جستجو کند و در صورتی که نشانی از آن یافت، به خوانندگان نیز نشان دهد. هرمان هسه کوشید تا دشواری هایی را که در چنین راهی ممکن است بر سر راه رهروان، سد و بن بست بیافریند، با تخیل خلاق و بارور خود پیش بینی کند، و جنگ سخت و بی امان بین تردید و یقین، از یک طرف، و ناپاوری و ایمان را، از طرف دیگر، در این سفرنامه، نشان دهد. ناموفق بودن سفر و ناتمام ماندن آن نشان می دهد که هرمان هسه نتوانسته راه رسیدن به ایمان را بیابد، یا در خوش بینانه ترین نگاه، می توان این برداشت را از این ناکامی بزرگ کرد، که از نظر هرمان هسه، اگر هم راه رسیدن به ایمان و یقین، محال و غیر ممکن نباشد، دور دست و دیریاب است و به دشواری می توان به سوی آن گرایید.

هسه معتقد بود: «ما در دنیایی زندگی می کنیم که در محاصره ماشین های قدرت و زور قرار گرفته است. اغلب از زور خشم دندان هایمان را به هم می ساییم، احساس می کنیم که حق این را که زور را با زور جواب گوئیم نداریم... تشنه آرامش، زیبایی، آزادی و پرواز بلند روح هستیم.»

و سفر به شرق سفری است برای رها شدن از بار فشارهای محیط، آسوده خاطر و سبکبار گام برداشتن، و سبکبال پرواز کردن به سوی

ایده آل ها و آرمان های آسمانی که در سرزمین روشنایی های نامیرای ابدی، در شرق نورباران، قرار دارد.

در اغلب داستان های کوتاه و بلندش، هرمان هسه، وجود خودش را در دو یا چند قالب متناقض - مکمل نشان می دهد. او معتقد است و این اعتقاد را در گرگ بیابان با صراحت و وضوح تمام بیان کرده است که در وجود هر آدمی هزاران خرده موجود - یاریزه موجود - در کنار یکدیگر و در تعارض و ستیز با هم قرار دارند و علت تمام جدال های درونی آدمی همین کشمکش دائمی بین این خرده

arathustras

## Wiederkehr

abdrucken in Bern im  
Januar 1919

Wort an die deutsche Jugend

Von einem Deutschen

so ward die erste Ausgabe, ohne  
Autorenamen.



Herzmann

وجودهای متعارض و متخالف است که هریک در درجه‌ای معین از رشد به سر می‌برد و زندگی مرموز و خاص خود را دارد.

هرمان هسه، علاوه بر این، معتقد بود که این خرده وجودها، پیرامون چند محور متناقض اصلی گردهم می‌آیند و قطب‌های اصلی تضاد درونی فرد را تشکیل می‌دهند.

به همین دلیل هم، هرمان هسه، در آثار کوچک و بزرگش، اغلب از دو شخصیت متضاد و متعارض، اما مکمل که در عین ناسازگاری کامل کننده هم نیز هستند، استفاده می‌کند.

او در گرگ بیابان، هاری هالر را از یک طرف در مقابل هرمینه قرار می‌دهد و از سوی دیگر در برابر پابلوی نوازنده، در میان، دمیان را در برابر سینکلر یا حوا قرار می‌دهد. در واپسین تابستان کلینگزور، کلینگزور نقاش و هرمان شاعر را در برابر هم قرار می‌دهد. در نرگس و زرین دهان، نرگس و زرین دهان را در برابر هم می‌گذارد و به کنش و واکنش متقابل وامی‌دارد.

در سفر به شرق هم وضع به همین منوال است و در این سفرنامه، او، راوی ماجرای سفر ناکام - ه. ه. (که خود هرمان هسه است) - را در برابر «لئو» قرار می‌دهد.

راوی نماد تردید و تشویش است، لئو نماد یقین و ایمان. راوی نماد ناباوری است، لئو نماد باور. راوی نماد ترس و سرخوردگی است، لئو نماد اعتماد به نفسی بی‌پا کانه. راوی نماد حزم اندیشی است، لئو نماد دل‌به‌دریازدن. هرمان هسه، خود را با نام‌های گوناگون و در قالب شخصیت‌های دوگانه متقابل و دو قطبی‌های متضاد، در آثار خویش، نمایانده است و هریک از این شخصیت‌ها، نمادی از یکی از چهره‌های درونی خود او هستند. هم هاری هالر خود اوست، هم هرمینه و هم حتی پابلو. هم دمیان خود اوست، هم سینکلر. هم نرگس خود اوست و هم زرین دهان، هم کلینگزور خود اوست، هم هرمان و بالاخره هم ه. ه. خود اوست هم لئو. این‌ها همگی خود او - یا جلوه‌های گوناگونی از وجود او - هستند، بعضی شان، جنبه‌هایی از خود تحقق یافته‌اش هستند و برخی دیگر، جنبه‌هایی از خود هنوز تحقق نیافته‌اش که او به دنبالشان و در جستجوییشان در سفر به شرق سرگردان و مضطرب بوده است. این چهره‌های متضاد - و در عین حال به طور کامل شبیه هم - در حقیقت هیچ کس جز خود او نیستند. این‌ها نه یک روح در چند تن، بلکه چندین و چند - و بلکه بی‌شمار - روح در یک تن اند که چنین باهم ستیزان و در عین حال به هم وابسته و شاید هم دل‌بسته‌اند.

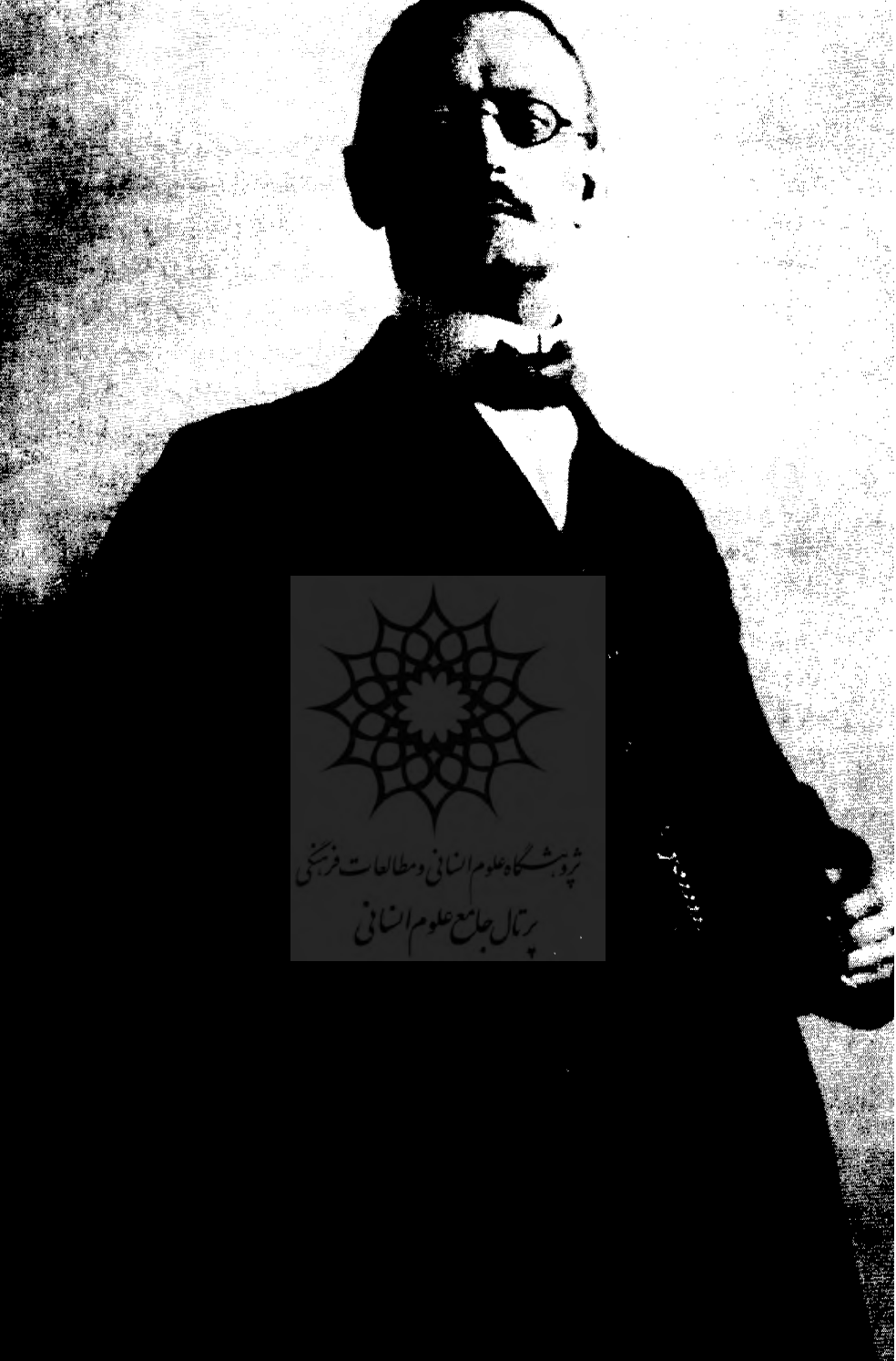
این چندگانگی جاودان، و مبارزه بی‌امان ناسازگاران، زیربنای بنیادی‌ترین اندیشه عرفانی هرمان هسه را تشکیل می‌دهد.

سفر به شرق آخرین دستاوردهای مهم سیر و سلوک‌های عرفانی هرمان هسه، پیش از وصیت‌نامه مشهورش - بازی با مهره شیشه‌ای - است. این اثر شرح سیر و سلوک عرفانی او به مشرق اندیشه‌ها و آرمان‌ها را باز می‌گوید و سفرنامه سفر ناموفق او به شرق ایمان است. ایمانی که روشن‌ترین چراغ بر سر راه تاریک سیر و سفر به این سرزمین ناشناخته است. ایمانی که جز به یاری آن نمی‌توان به شرق جان رسید. ایمانی که به قول هرمان هسه، حتی از واقعیت نیز نیرومندتر است. ایمانی که هرگاه سست شود پایه‌هایش بلرزد، رهرو راه شرق از رفتن باز می‌ماند و گمراه می‌شود. و هرگاه به تردید و تشویش و انکار آلوده شود رهرو را دچار بن‌بست‌های عبورناپذیر و وهم‌های فریبنده می‌کند.

سفر به شرق بیان ادبی این اندیشه و حقیقت عمیق است که هرمان هسه با تمام وجود به آن اعتقاد داشت، هرچند که خود به کمال از آن بهره‌مند نبود و همین بزرگترین رنج زندگی او بود: «همیشه به خاطر خواهم داشت که ایمان از واقعیت نیرومندتر است.» ♦ ♦ ♦



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شکار علی خان  
پرنسپل جامعہ اسلامیہ اسلامیہ